

داستان های رنگارنگ برای کتاب خوانی

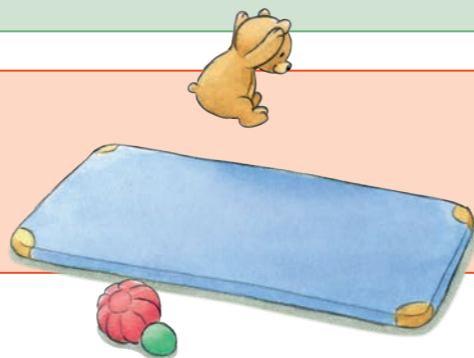


ما می‌توانیم این کارها را انجام دهیم! تقسیم کردن و نوبتی استفاده کردن
داستانی از کریستیان تیلمان
با تصاویر لئا هِگر



خانواده رنگارنگ ما
داستانی از آنا واگنهوف
با تصاویر میریام گُردس

کافی به کلاس ورزش ژیمناستیک کودکان می‌رود
داستانی از لیانه شنايدر
با تصاویر یانینا گوریسن



CARLSEN

LESEMAUS



داستان های رنگارنگ برای کتاب خوانی



CARLSEN

DER BUNDESWEITE
VORLESETAG
Eine Initiative von DIE ZEIT · STIFTUNG LESEN · DEUTSCHE BAHN STIFTUNG

ما می‌توانیم این کارها را انجام دهیم! تقسیم کردن و نوبتی استفاده کردن

میکا، لایا، تونی و امیر به مهدکودک خیابان واخولدیروگ می‌روند.

آن‌ها در گروه خرس‌های قطبی هستند. و در آن‌جا همیشه برنامه‌ای هست. امروز صبح می‌خواهند با راه‌آهن و قطار چوبی بازی کنند.

تونی چند قطعه ریل منحنی دیگر هم لازم دارد تا مسیر راه‌آهنش تکمیل شود. در مسیر قطار میکا هم هنوز چندین قطعه ریل کم است. و لایا می‌خواهد نگاهی به واگن‌ها بیندازد. اما امیر روی جعبه وسایل راه‌آهن نشسته و اصلاً خیال ندارد چیزی از داخل آن به کسی بدهد.

«ریل‌ها را خودم لازم دارم.» میکا با اوقات تلخ می‌گوید: «تو که اصلاً راه‌آهن درست نمی‌کنی! برای همین هم اصلاً ریل لازم نداری.»

امیر می‌گوید «من یک برج الکی درست می‌کنم و برای این کار همه ریل‌ها و همه واگن‌ها را لازم دارم. وگرنه که برج الکی نمی‌شه.»

تا به حال با دوستانت
سر اسباب‌بازی
دعوا کرده‌ای؟

مال منته!





تونی می پرسد «پس تو همه شو لازم داری و به ما هیچی نمی رسه؟»
 تونی حسابی عصبانی می شود.
 امیر می گوید «دقیقاً!»
 تونی می پرسد «می تونی فکرشو بکنی به نظر ما این کار چقدر مُزخرفه؟»
 میکا می پرسد «می تونی فکرشو بکنی این کار چقدر بی انصافیه؟»
 لایا می پرسد «می تونی فکرشو بکنی اگه تو جای ما بودی، چی فکر می کردی؟»
 علی در این باره فکر می کند. فکر می کند اگر دستش به جعبه وسایل راه آهن نمی رسید، چی می شد.

در این صورت برای ساختن برج الکی اش هیچ ریلی نداشت.

امیر اعتراف می کند «خوب طبیعتاً بد بود.»

«اما اگه شما همه ریلها را بردارید، اونوقت من

دیگه ریل ندارم.

می تونید فکرشو بکنید این طوری برای من چقدر

بد می شه؟»



فکری به نظر لایا و تونی می رسد: «می تونیم ریلها را بین خودمون قسمت کنیم. اونوقت هر کسی چند تا داره.

این طوری برای همه بهتر از اینه که هیچی نداشته باشند.»

به نظر امیر هم این فکر درست است. آنها ریلها را کاملاً عادلانه تقسیم می کنند: به هر کدامشان دو سوزن ریل، ده ریل

صاف و هشت ریل منحنی می رسد.

میکا می گوید «اما ریل منحنی و سوزن به درد من نمی خوره. قطار سریع السیر همیشه از ریل منحنی می پره بیرون.»

امیر می تونه با او عوض کنه. «همه جور ریل به برج الکی من می خوره.»

چون امیر خوب می تواند تصور کند وقتی قطار میکا تمام مدت از ریلهای منحنی رد بشود، چه بر سر قطارش می آید. «حتماً

حالش یک کم بد می شه.»



میکا می گوید «چه سخته، چه سخته». سه چرخه را که نمی شود تقسیم کرد. برای تقسیم باید سه چرخه را اره کرد که در این صورت خراب می شود. هر چهار دوست هم که نمی توانند با هم سوار شوند. در این صورت برایشان اتفاقی می افتد و آن وقت میکا، لایا، تونی و امیر خراب می شوند.



اگر تو جای میکا
بودی، چه کار
می کردی؟



بعد از ظهر میکا سوار باحال ترین سه چرخه کودکان است و به سرعت سه چرخه سواری می کند.

اما تونی، لایا و امیر هم می خواهند سوار سه چرخه بشوند.





نوبتی عالیہ!

لایا می گوید «خیلی هم کار سختی نیست.»
و بعد پیشنهاد می کند: «می تونیم نوبتی سوار بشیم.»
میکا می گوید «اما من اول سوار می شم!»
لایا می گوید «نه، اونی که از همه کوچکتره، اول سوار می شه.»
و تونی بین چهار دوست از همه کوچکتر است. میکا از سه چرخه پیاده می شود و
می گوید: «اما فقط یه دور! بعدش نوبت منه. خوب سن من از لایا و امیر کمتره.»
تونی می گوید «معلومه خُب» و شروع به سه چرخه سواری می کند و یک دور می زند.
بعد نوبت میکا است. بعد از او امیر سوار می شود و بعد نوبت لایا می شود. بعد دوباره
از اول شروع می کنند - تا روز به پایان می رسد.
بچه های کودکان این ها را یاد گرفته اند: تقسیم کردن و نوبتی استفاده کردن.



تو می توانی اول باشی

من اول

من چی؟

خانواده رنگارنگ ما

لیلی و لئون دوستان صمیمی هستند.

آن‌ها با هم به کودکانستان پوستل‌بلومه می‌روند. امروز صبح زود در حلقه صبحگاهی

کنار هم می‌نشینند. لیلی خرس اسباب‌بازی خود را به همراه دارد.

مربی که اسمش داوید است، خبر تازه‌ای دارد: «این هفته پروژه جدیدی رو شروع

می‌کنیم: اسمش «خانواده» است.»

گرتا با خوشحالی می‌گوید «خانواده؟ یعنی بابا-مامان-بچه بازی می‌کنیم؟» میو با صدای بلند می‌گوید «چه خسته‌کننده!»

داوید می‌گوید «کاملاً برعکس: خانواده خیلی هم پرهیجانه! چون غیر از بابا - مامان - بچه، می‌شه به خیلی شکل‌های دیگه هم

خانواده بود.» ماری می‌گوید «من دو تا مامان دارم. و ما هم یک خانواده‌ایم و با هم زندگی می‌کنیم.»

لیلی تعریف می‌کند «پدر و مادر من با هم زندگی نمی‌کنن. اما ما با وجود این یه خانواده‌ایم. من یک هفته پهلوی مامان و یک

هفته پهلوی بابا هستم.»

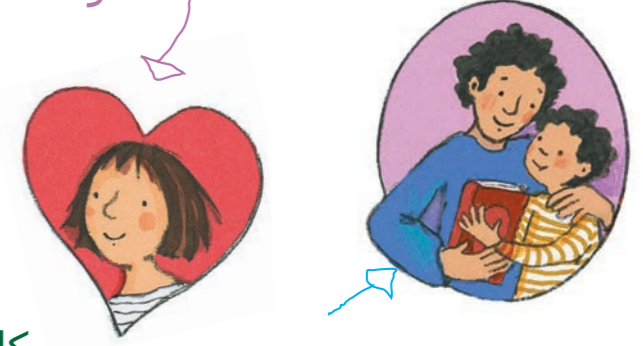
مربی دیگری که اسمش مایکه است، سرش را به تأیید تکان می‌دهد و می‌گوید «بله، گاهی وقت‌ها که پدر و مادرها دیگه

هم‌دیگه رو دوست ندارن یا با هم خوب کنار نمی‌یان، از هم‌دیگه جدا می‌شن.»



لئون تعریف می‌کند «پدر و مادر من هم جدا شدن. بابای من توی یه شهر دیگه زندگی می‌کنه. من گاهی به دیدنش می‌رم. اما بیشتر وقت‌ها پهلوی مامانم هستم.»

آنا، مامان لئون



استیون، بابای لئون

یولیا، مامان لیلی



کای، بابای لیلی

در روزهای آخر هفته لیلی و پدرش کای، اغلب در خانه لئون و مادرش آنا می‌خوابند. یا برعکس. مثل امروز. بعد از شام همگی سیر و خسته، خود را تالابی روی مبل دونفره می‌اندازند. مامان-آنا ناله‌کنان می‌گوید «اوف، جامون خیلی تنگه.»

لئون با صدای بلند می‌گوید «آره، مامان تو روی پای من نشستی!»

بابا-کای می‌گوید «ما یک مبل بزرگتر لازم داریم. اما اتاق نشیمن ما خیلی کوچیکه.» لیلی سرش را به تأیید تکان می‌دهد و می‌گوید «آره، خیلی کوچیکه. ما یه خونه بزرگتر لازم داریم که توش برای همه جا باشه!»

آنا می‌گوید «عالی می‌شه. اونوقت می‌تونیم چهارتایی همیشه با هم زندگی کنیم، مثل یک خانواده.» کای می‌گوید «بله!»

لیلی آب دهانش را قورت می‌دهد.

لیلی می‌گوید «اما ما که همین الان هم یک خانواده هستیم. تو، مامانم و خودم.»

آنا، مامان لئون سرش را به تأیید تکان می‌دهد. «الته و همیشه هم همین‌طور می‌مونه. اما ما چهار نفر می‌تونیم یک خانواده پیچ وورک بشیم.»

لیلی می‌پرسد «خانواده پیچ چی هست؟»

لیلی ناگهان می‌گوید «و بابای من و مامان لئون عاشق هم‌دیگه هستن! اولش اصلاً خوشم نیومد.» لئون سرش را به تأیید تکان می‌دهد و می‌گوید «من هم خوشم نیومد. اما در اصل باحاله چون ما الان می‌تونیم خیلی کارها را با هم انجام بدیم. گردش بریم، فوتبال بازی کنیم و دنبال گنج دزدهای دریایی بگردیم...»

لیلی حرف او را تکمیل می‌کند «و کاردستی و دوچرخه‌سواری کنیم و استخر بریم.»





کای توضیح می‌دهد « پیچ وُورک یک کلمه انگلیسی‌یه به معنای چهل‌تکه. یعنی چیزی از تکه‌های مختلف ساخته بشه که به هم وصل شدن. عین این پتو که از تکه‌های رنگارنگ ساخته شده. همین‌طور هم خانواده‌های چهل‌تکه رنگارنگ هست که از بخش‌های مختلفی تشکیل شدن. »

آنا حرف او را کامل می‌کند و می‌گوید «مثل ما، در صورتی که با هم زندگی کنیم.»
لیلی و لئون، نامطمئن به هم نگاه می‌کنند.

شب در خانه هم‌دیگر خوابیدن عالی‌ه. اما همیشه با هم زندگی کردن؟
آنا او را آرام می‌کند و می‌گوید «حالا که هنوز فقط یک فکره. اول باید یک خونه بزرگ‌تر پیدا کنیم. خوبه نزدیک کودکستان باشه.» کای به لیلی می‌گوید «و نزدیک مامان تا بتونی به نوبت خونه ما و خونه مامانت باشی.»



مدتی که گذشت، لیلی و لئون ایده با هم زندگی کردن را تقریباً فراموش کرده‌اند.

اما یک‌روز کای می‌گوید: «یک خونه عالی پیدا کردیم! می‌تونیم امروز خونه را با هم ببینیم. دلتون می‌خواد؟»
لیلی و لئون با تردید سرشان را به تأیید تکان می‌دهند. اما خانه واقعاً عالی است. دو تا اتاق دارد که با یک در به هم راه دارد و یک بالکن هم دارد.

آنا می‌گوید «این دو اتاق می‌تونن اتاق‌های شما دو نفر باشن.»

لیلی و لئون نظرشان را می‌گویند: «چه با حال.»

لیلی می‌پرسد «اگه من و لئون با هم دعوا کنیم، چی؟»

کای می‌گوید «حتماً یک وقتی دعواتون هم می‌شه. اما فکر می‌کنم بیشتر اوقات همگی با هم خوش باشیم. تابحال که این‌طور بوده. یه چیزی هم هیچ‌وقت تغییر نمی‌کنه: من برای همیشه بابای توهستم و دوستت دارم. و مامان هم برای همیشه مامانت می‌مونه. آنا هم همیشه مامانِ لئون می‌مونه.»

لیلی خودش را به کای می‌چسباند. کای ادامه می‌دهد «تازه با آنا و لئون دو تا تکه پیچ رنگی هم به ما اضافه می‌شه.» آنا و لئون خنده‌شان می‌گیرد. لئون می‌گوید «در اصل که عالیه، نه؟»

لیلی یک لحظه فکر می‌کند و می‌گوید «آره خوب در اصل عالیه.»

در نهایت هر چهار نفر با هم تصمیم می‌گیرند: همگی به این خانه اسباب‌کشی می‌کنیم.

یک خانواده چهل‌تکه رنگارنگ می‌شویم!

روز اسباب‌کشی یک کامیون، اثاثیه و کارتن‌ها را از هر دوخانه به منزل جدید می‌آورد. در اتاق نشیمن یک مبل جدید خیلی بزرگ

و یک میز هست و همه با هم جا می‌شوند.

لیلی و لئون می‌خواهند

کنار هم دیگر بنشینند.

شام طبیعتاً پیتزا می‌خورند و دسرشان هم بستنی است!

لیلی زیرلی می‌خندد و می‌گوید «خوب چهل‌تکه واقعاً عالیه.»

لئون تأیید می‌کند «بله!»

آنا می‌گوید «خوب، پس به خانواده رنگارنگ خوش آمدید!»



کانی به کلاس ژیمناستیک کودکان می‌رود

کانی امروز برای اولین بار اجازه دارد به کلاس ژیمناستیک کودکان برود. حسابی هم هیجان‌زده است! دورتادور اتاق رختکن، در کنار دیوارها نیمکت گذاشته‌اند که بالای آن میله و قلاب است. همه کودکان لباس خود را عوض می‌کنند. بعضی‌ها می‌توانند خودشان لباس عوض کنند و پدر و مادر بقیه کودکان، به آن‌ها کمک می‌کنند. کانی شلوارش را خودش می‌پوشد اما برای پوشیدن تی‌شرت راه‌راه و کفش‌های ورزشی کمک لازم دارد. مامان هم کفش ورزشی می‌پوشد چون هیچ‌کس اجازه ندارد با کفش خیابان، وارد سالن ورزش بشود.



کانی و مامان، در داخل سالن به الفی، معلم ژیمناستیک سلام می‌کنند.

الفی تعداد زیادی توپ نرم در سالن ورزش پخش می‌کند. بعضی از بچه‌ها توپ‌ها را به هم شوت می‌کنند و بقیه بچه‌ها توپ‌ها را به هوا می‌اندازند یا پرت می‌کنند.

یک توپ هم به طرف کانی می‌غلتد. او توپ را برمی‌دارد و به سمت اوله می‌اندازد.

چیزی نمی‌گذرد که کانی چنان مشغول توپ‌بازی می‌شود که مامان می‌تواند به پدرمادرهای دیگر در گوشه دیگری از سالن ورزش کمک کند وسایل ژیمناستیک را آماده کند.





بعد اِلفی توضیح می‌دهد امروز چه وسایل ژیمناستیکی آماده شده‌است و می‌گوید بچه‌ها نباید روی تشک‌هایی بازی کنند که کنار حلقه‌ها و طناب‌ها است. وگرنه به‌راحتی ممکن است برای‌شان اتفاقی بیفتد. اِلفی می‌گوید «اصلاً فکر کنین این تشک‌ها رودخونه‌هایی هستند که توش تمساح داره.»



بچه‌ها از جعبه‌ها بالا می‌روند و روی تشک می‌پرند.
 کانی خود را روی یک نیمکتی که به دیوار نرده‌ای محکم شده‌است، بالا می‌کشد و بعد دوباره سُر می‌خورد و پایین می‌آید.
 پشتک وارو هم می‌زند. اِلفی می‌گوید که اسم این کار در اصل «غلطیدن» است.

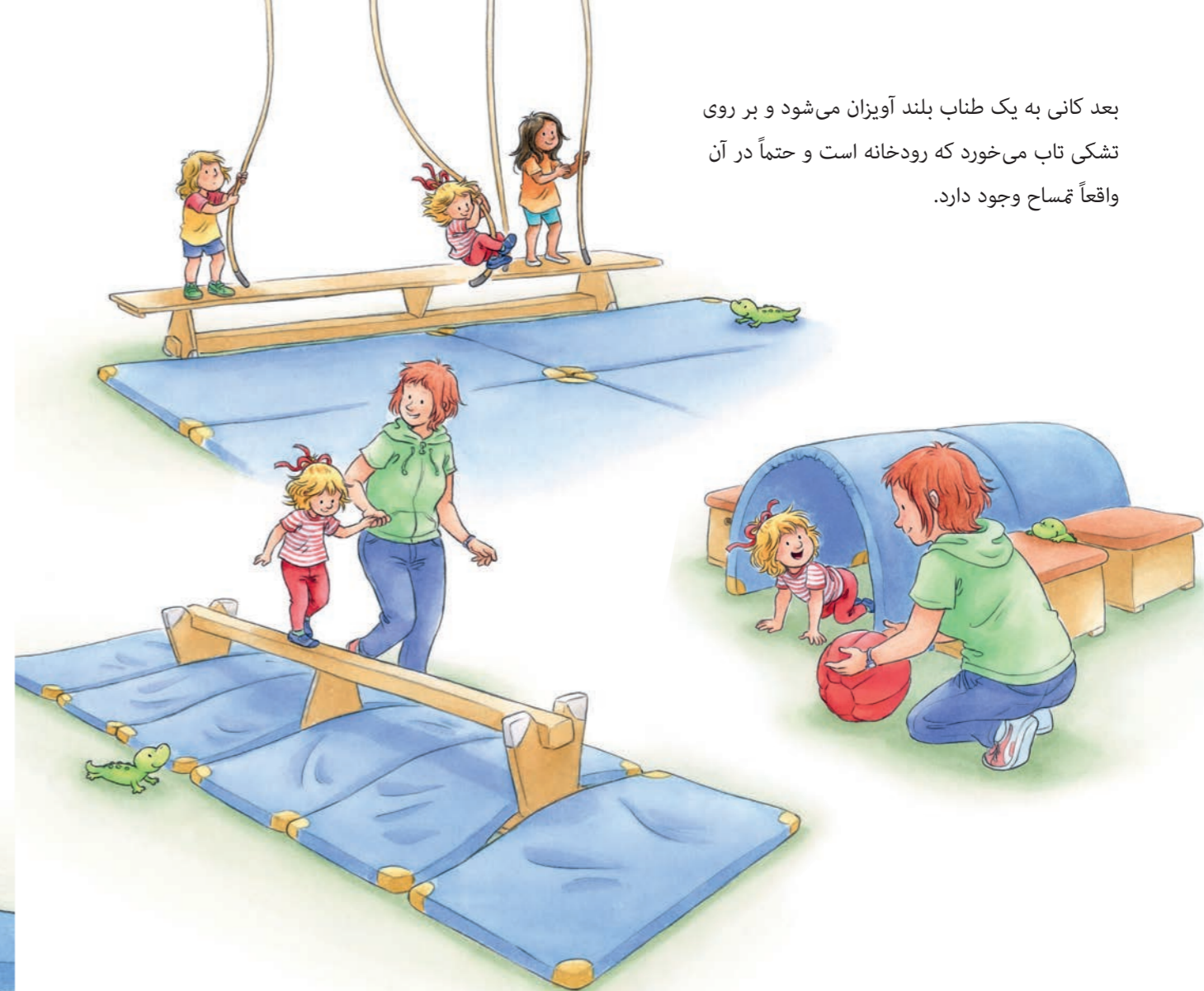
حالا اِلفی دست‌هایش را به هم می‌زند و با صدای بلند می‌گوید: «یک، دو، سه، توپ‌بازی دیگه بسه.»
 بعد همگی در وسط سالن ورزش دایره‌ای تشکیل می‌دهند. اِلفی نام بچه‌ها را صدا می‌کند تا ببیند چه کسانی آمده‌اند.
 دسته‌جمعی در حالی که حرکت‌های ورزشی می‌کنند، یک سرود خوشامدگویی می‌خوانند. کانی دست‌هایش را بالای سرش می‌برد و مثل توپ بالا و پایین می‌پرد.



اما کانی بیشتر از همه از ترامپولین کوچک گرد خوشش می‌آید. اصلاً دوست ندارد از بالا و پایین پریدن، دست بردارد. بالا پریدن خیلی عالی است! اما بچه‌های دیگر منتظرند که بالاخره نوبت‌شان بشود.



بعد کانی به یک طناب بلند آویزان می‌شود و بر روی تشکی تاب می‌خورد که رودخانه است و حتماً در آن واقعاً تمساح وجود دارد.



کانی کمی بعد روی یک نیمکت راه می‌رود و سعی می‌کند تعادل خود را حفظ کند و بعد به دنبال یک توپ بزرگ به داخل یک غار تاریک ساخته شده از تشک می‌خزد. اینجا حسابی گرم و نرم است.

Die **LESEMAUS** ist eine eingetragene Marke des Carlsen Verlags.

© Carlsen Verlag GmbH, Völckersstraße 14–20, 22765 Hamburg 2022 | ISBN: 978-3-551-68067-9

Illustration der Lesemaus: Hildegard Müller, Karin Kröll

Lesemaus-Redaktion: Frank Kühne und Anja Kunle

Übersetzt ins Farsi von Mercede Salehpour

ترجمه به فارسی: مرصده صالحپور

Dieser Titel enthält die Bücher „Wir können das! Teilen und abwechseln“, „Unsere kunterbunte Familie zieht um“ und „Conni geht zum Kinderturnen“.

© 2022, 2020, 2021 Carlsen Verlag GmbH, Hamburg

LESEMAUS-Bücher gibt es überall im Buchhandel und auf www.lesemaus.de
Newsletter mit tollen Lesetipps kostenlos per E-Mail: www.carlsen.de



بعد از جمع کردن وسایل، همگی دوباره در وسط سالن می-ایستند و می‌خوانند «الان همه و همه میرن خونه.»

کانی از همین الان با خوشحالی منتظر ژیمناستیک دسته‌جمعی کودکان در هفته دیگر است!

